Scan: http://www.new.dli.ernet.in/
PDF: http://www.KetabFarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام على رسوله وخير خلقه محمد و
آله واصحابه اجمعين اما بعد این کتابیست مسمی بجامع التعلیلات
که برای تصحیح ابواب صرف میر نسخه ایست نافع وبجهت تهذیب صیغ صرف
صغیر وکبیر قانونیست جامع که صرف صغیر هر باب معه تعلیلهای ضروریه بشرح
وبسط در و اندراج یافته است تا مبتدیان از و بهره مند صورت ومعنی بوده
بزودی بمطالب علمیه برسند بمنه وکرمه **باب اول** صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد
صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ اَلضَّرْبُ زدن ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ
ضَارِبُوْنَ ضَرِبَتْ ضَرَبَتْ ضُرِبَتْ ضُرِبَا ضُرِبَانِ ضُرِبُوْا ضُرِبَتْ ضُرِبَتَا
ضُرِبْنَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ ضُرِبَتْ ضُوَيْرِبَةٌ وضُرِبَ

يُضْرَبُ ضَرْبًا فذاك مَضْرُوْبٌ مَضْرُوْبَانِ مَضْرُوْبُوْنَ مَضْرُوْبَةٌ مَضْرُوْبَتَانِ
مَضْرُوْبَاتٌ مَضَارِيْبُ مُضَيْرِيْبٌ مُضَيْرِيْبَةٌ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبْ لَا يَضْرِبُ
لَا يَضْرِبُ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يُضْرَبَ الامر منه اِضْرِبْ لِتُضْرَبْ لِيَضْرِبْ لِيُضْرَبْ
والنهي عنه لَا تَضْرِبْ لَا تُضْرَبْ لَا يَضْرِبْ لَا يُضْرَبْ الظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ
مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَانِيْبُ مُضَيْرِيْبٌ
افعل التفضيل منه اَضْرَبُ اَضْرَبَانِ اَضْرَبُوْنَ اَضَارِبُ اُضَيْرِبٌ والمؤنث
منه ضُرْبَى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَيْبَى **باب فَعَلَ يَفْعَلُ**
اَلنَّصْرُ يارى دادن نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا فهو نَاصِرٌ نَاصِرَانِ نَاصِرُوْنَ نَصَرَةٌ
نُصَّارٌ نَصَرٌ نُصْرٌ نُصَرَاءُ نَصْرَانٌ نِصَارٌ نُصُوْرٌ نُوَيْصِرٌ نَاصِرَةٌ نَاصِرَتَانِ
نَاصِرَاتٌ نَوَاصِرُ نُصَّرٌ نُوَيْصِرَةٌ وانصر يَنْصُرُ نَصْرًا فذاك مَنْصُوْرٌ مَنْصُوْرَانِ
مَنْصُوْرُوْنَ مَنْصُوْرَةٌ مَنْصُوْرَتَانِ مَنْصُوْرَاتٌ مَنَاصِيْرُ مُنَيْصِيْرٌ مُنَيْصِيْرَةٌ
لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يُنْصَرْ لَا يَنْصُرُ لَا يُنْصَرُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يُنْصَرَ الامر منه اُنْصُرْ لِيُنْصَرْ
لِيَنْصُرْ لِيُنْصَرْ والنهي عنه لَا تَنْصُرْ لَا تُنْصَرْ لَا يَنْصُرْ لَا يُنْصَرْ الظرف منه مَنْصَرٌ
مَنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ مِنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ مِنْصَرَةٌ
مِنْصَرَتَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرَةٌ مِنْصَارٌ مِنْصَارَانِ مَنَاصِيْرُ مُنَيْصِيْرٌ افعل التفضيل
منه اَنْصَرُ اَنْصَرَانِ اَنْصَرُوْنَ اَنَاصِرُ اُنَيْصِرٌ والمؤنث منه نُصْرَى نُصْرَيَانِ

تصریف تصغیری باب فعل یفعل تعلم دانستن علم یعلم علما فهو
عالم علمان عالمون علمة علام علم علماء علمات علام علوم علیم
عالمة عالمتان عالمات عوالم علم علیمة وعلم یعلم علما فذاک معلوم
معلومان معلومون معلومة معلومتان معلومات معالیم معیلیم معیلیمة
لم یعلم لم یعلم لا یعلم لا یعلم لن تعلم لن یعلم الامر منه اعلم لتعلم لیعلم
لیعلم والنهی عنه لا تعلم لا تعلم لا یعلم لا یعلم الظرف منه معلم معلمان معالم
معیلم والآلة منه معلم معلمان معالم معیلم معلمة معلمتان معالم معیلمة
معلام معلامان معالیم معیلیم افعل التفضیل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم
اعیلم والمونث منه علمی علمیان علمیات علم علیمی باب فعل یفعل الفتح
کشادن فتح یفتح فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتاح فتح فتح فتحاء
فتحان فتاح فتوح فویتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فویتحة وفتح
یفتح فتحا فذاک مفتوح مفتوحان مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات
مفاتیح مفتیح مفتیحة لم یفتح لم یفتح لا یفتح لا یفتح لن یفتح لن یفتح الامر
افتح لتفتح لیفتح لیفتح والنهی عنه لا تفتح لا تفتح لا یفتح لا یفتح الظرف منه مفتح
مفتحان مفاتح مفتیح والآلة منه مفتح مفتحان مفاتح مفتیح مفتحة مفتحتان
مفاتح مفتیحة مفتاح مفتاحان مفاتیح مفتیح افعل التفضیل منه فتح افتحان
افتحون افاتح افتیح والمونث منه فتحی فتحیان فتحیات فتح فتیحی باب

۲ فتح کشادن و فرو داشتن

۴ [illegible]

فعل یفعل الحب والمحبة والحسبان پنداشتن خمردن وبطن شدن عیب یعیب
حسبا ومحبة وحسابا وحسبانا فهو حاسب حاسبان حاسبون حسبة حساب
حسب حسبا حسبان حساب حسوب حویب حاسبة حاسبتان حاسبات
حواسب حسب حویبة وحسب یحسب حسبا ومحبة وحسابا وحسبانا فذاک محسوب
محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسیب محیسیب محیسبة
لم یحسب لم یحسب لا یحسب لا یحسب لن یحسب لن یحسب الامر منه احسب
لتحسب لیحسب لتحسب لیحسب والنهی عنه لا تحسب لا تحسب لا یحسب لا یحسب الظرف منه
محسب محسبان محاسب محیسب والآلة منه محسب محسبان محاسب محیسب
محسبة محسبتان محاسب محیسبة محساب محسابان محاسیب محیسیب
افعل التفضیل منه احسب احسبان احسبون احاسب احیسب والمونث منه
حسبی حسبیان حسبیات حسب حسیبا ضرب دراصل ضربا بود ضربا مصدر
بود چون خواستند که مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثانی وثالث را
فتح دادند ونون تمکن را حذف کردند برای علامت فعلیت تا از ضربا ضرب شد
یضرب دراصل ضرب بود ضرب فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم
را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف انین مفتوح در اولش در آورده فا
کلمه را سکون وعین کلمه را کسره دادند ودر آخرش اعراب فعلی در آوردند تا از ضرب یضرب
شد ضارب دراصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند وفا کلمه را مفتوح کرده بعد از آن

الف علامت اسم فاعل در آورند و در آخرش تنوین تمکن در دند ضارب شد ضاربان
در اصل ضارب بود در آخرش الف علامت رفع یا یا ما قبل مفتوح علامت نصب و جر
و نون مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو علی اختلاف الاقوال در آورند
ضاربان شد فی حالة الرفع و ضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضاربون در اصل
ضارب بود در آخرش واو علامت رفع یا یا ما قبل مکسور علامت نصب و جر و نون مفتوحه
عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو در آورند ضاربون شد فی حالة الرفع
و ضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضربة جمع تکسیر از ان ضارب است اسم
و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث رابع
را نیز فتح دادند و الف و حدانرا حذف کرده عوض آن تا متحرک در آخرش آوردند ضربة
شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
و حدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعد
از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف و حدانرا حذف کردند ضرب شد ضرب جمع تکسیر
از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند و الف و حدانرا حذف کردند ضرب
شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساخته الف و حدانرا حذف کردند
ضرب شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم

وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث و رابع را فتح داده الف ممدوده در آخرش
درآوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَبَاءُ شد ضُرَبَاءُ جمع تکسیر ازان ضَارِبٌ ست
ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند
ثالث را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان درآورده الف وحدان را حذف کردند
ضُرَّابٌ شد ضُرَّابٌ جمع تکسیر ازان ضَارِبٌ است ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد ازان الف جمع
تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند ضِرَابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر ازان ضَارِبٌ است
ضَارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را
ضم دادند بعد حرف ثالث واو مسکونه درآورده الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد
ضُوَيْرِبٌ تصغیر ازان ضَارِبٌ ست ضَارِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
یای تصغیر درآوردند ضُوَيْرِبٌ شد ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ جمع
تکسیر ازان ضَارِبَةٌ ست ضَارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند ضَوَارِبُ شد
و تنوین تمکن را برای منع صرف نیز حذف کردند ضَوَارِبُ شد ضَرْبٌ جمع تکسیر ازان
ضَارِبَةٌ است ضَارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند

حرف اول را ضم داد و ثانی را مشدد ساخته حرکت فتحه دادند بعده الف و تاء وحدت را حذف کردند ضُرَّبٌ شد ضُوَيْرِبَةٌ تصغیر ازان ضَارِبَةٌ ست ضَارِبَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم داد و ثانی را فتح داد و بعد ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر درآوردند ضُوَيْرِبَةٌ شد مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ مَضْرُوبَتَانِ مَضْرُوبَاتٌ در اصل يُضْرَبُ بود و يُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه بضم عین کلمه درآوردند و ضمه را دراز کردند تا از و واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن درآوردند برای علامت اسمیت مضروب شد مَضَارِيبُ جمع تکسیر ازان مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَةٌ ست مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند تاء وحدانرا حذف کردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مَضَارِيبُ شد مُضَيْرِيبٌ و مُضَيْرِيبَةٌ تصغیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ ست مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ اسم مکبر بودند چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم داد و ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُضَيْرِيبٌ و مُضَيْرِيبَةٌ شد لَمْ يَضْرِبْ اه در اصل يَضْرِبُ اه بود چون لم جازمه در اولش درآوردند آخرش

را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ
بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ و همچنین است جحد مجهول لَا یُضْرَبُ در اصل یُضْرَبُ بود چون لا نفی در
اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را نفی ساخت لَا یُضْرَبُ شد لَنْ یُضْرَبَ
لَنْ یُضْرَبَا الی آخره در اصل یُضْرَبُ یُضْرَبَانِ الخ بود چون لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش
را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِاخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ
لَنْ یُضْرَبَ شد الخ اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوْا الخ در اصل تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن را ندنظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه
وصل مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکه شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد
در یک صیغه زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ
اِضْرِبَانِّ اِضْرِبُنَّ اِضْرِبِنَّ اِضْرِبَانِّ اِضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه اِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ اِضْرِبِنْ
اِضْرِبَنْ و اِضْرِبْنَنْ در اصل اِضْرِبْ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد ما قبل نون
مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد اِضْرِبَانِّ در اصل اِضْرِبَا بود چون نون ثقیله بدو
متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبَانِّ شد اِضْرِبْنَانِّ
در اصل یُضْرِبْنَ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث نونات شد و اجتماع

جحد مجهول کردن
چون لا نفی
حقیقی است
بر اثبات
در جحد مجهول

۹
نون ثقیله و خفیفه

۲
مجهول کردن فاعل
مذکور بنا شد
بر حکم ضمیر

ثلث نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنابران الف فاصله میان نون جمع
و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را کسره دادند برای مناسبت
بنون تثنیه اضربنان شد اضربن و اضربن در اصل اضربوا بود چون نون ثقیله
خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند و ضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربن اضربن شد اضربن و اضربن در
اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان یا
و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوف اضربن و
اضربن شد لتضربن لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا
لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب لیضرب در اصل لیضربُ بود چون لام امر در
اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرانکه مبنی است با نون
ثقیله لتضربن لتضربان لتضربن لتضربن لتضربان لتضربنان با نون خفیفه لتضربن
لتضربن لتضربن امر غائب معلوم با نون ثقیله لیضربن لیضربان لیضربن لتضربن
لتضربان لیضربنان لاضربن لنضربن با نون خفیفه لیضربن لیضربن لتضربن لاضربن
لنضربن امر غائب مجهول با نون ثقیله لیضربن لیضربان لیضربن لتضربن لتضربان
لیضربنان لاضربن لنضربن با نون خفیفه لیضربن لیضربن لتضربن لاضربن
لنضربن و تعلیلهای با نون تاکید ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس یا مذکر و نهی مخاطب معلوم

لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبُوا لَا تَضْرِبِي لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبْنَ نہی غائب معلوم لَا يُضْرَبْ
لَا يُضْرَبَا لَا يُضْرَبُوا لَا تُضْرَبْ لَا تُضْرَبَا لَا يُضْرَبْنَ لَا اُضْرَبْ لَا نُضْرَبْ نہی مجہول بضم حرف
مضارع و فتح ماقبل آخر لَا يُضْرَبْ در اصل يُضْرَبُ بود چون لام نہی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغہ و سقوط نون اعرابی
شد در ہفت صیغہ و سقوط ہیچ نکرد در دو صیغہ زیرا کہ مبنی است و تعلیلہائی نہی
مجہول بر قیاس نہی معلوم و تعلیلہائی با نون ثقیلہ و خفیفہ بر قیاس امر حاضر معروف
منہ مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مُضَارِبُ جمع تکسیر ازان مَضْرِبٌ است
مَضْرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی
را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تنوین تمکن را بواسطہ منع صرف حذف کردند
مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر ازان مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند
کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر درآوردند مُضَيْرِبٌ
شد والآلۃ منہ مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر ازان
مِضْرَبٌ است مِضْرَبٌ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتحہ دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکہ مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ
دادند تنوین تمکن را بواسطہ منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر ازان مِضْرَبٌ
است مِضْرَبٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکہ مابعد یا تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مُضَيْرِبٌ شد

مضربیۃ مضربتان مضارب مضیربۃ مضارب جمع تکسیر از ان مضربۃ ست مضربۃ
اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحہ دادند
سوم جاء الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند تا وحدانرا
حذف کردند و تنوین را نیز بواسطہ منع صرف حذف کردند مضارب شد مضیربۃ تصغیر از ان
مضربۃ ست مضربۃ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتحہ سوم جاء یائی تصغیر در آوردند حرفیکہ بعد یائی تصغیر بود آنرا کسرہ دادند
مضیربۃ شد مضراب مضاربان مضاریب مضیریب مضاریب جمع تکسیر از ان
مضراب ست مضراب اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را فتحہ دادند سوم جاء الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ بعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسرہ دادند بعدہ الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند تنوین
تمکن را نیز برای منع صرف حذف کردند مضاریب شد مضیریب تصغیر از ان مضراب ست
مضراب اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحہ
سوم جا یائی تصغیر در آوردند حرفیکہ بعد یائی تصغیر بود آنرا کسرہ دادند بعدہ الف
ساکن ما قبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند مضیریب شد **فعل التفضیل منہ**
اضرب اضربان اضربون اضاریب اضیریب اضاریب جمع تکسیر از ان اضرب ست
اضرب اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحہ دادند سوم جاء الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ بعد الف

جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضَارِبُ شد اُضَیرِبُ تصغیر از ان اَضْرَبُ ست
اَضْرَبُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند در فیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیرِبُ شد
المؤنث منه ضُرَیبَانِ ضُرَیبَاتٌ ضَرَبٌ ضُرَیبٌ ضَرَبٌ جمع تکسیر از ان ضُرَیبٌ
ست ضُرَیبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود و ثانی را فتح دادند و الف وحدانرا حذف کردند ضَرَبٌ شد ضُرَیبٌ تصغیر
از ان ضُرَیبٌ ست ضُرَیبٌ اسم اکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
مضموم بود و ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند ضُرَیبٌ شد **باب فَعُلَ یَفْعُلُ**
الشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ یَشْرُفُ شَرَفًا وشَرَافَةً فهو شَرِیفٌ شَرِیفَانِ شَرِیفُونَ
شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُفٌ شُرَفَانٌ اَشْرَافٌ اَشْرَافٌ اَشْرِفَةٌ شُرُوفٌ شَرِیفٌ شَرِیفَةٌ
شَرِیفَتَانِ شَرِیفَاتٌ شَرَائِفُ شَرَفٌ شَرِیفَةٌ شُرِفَ بِهٖ یُشْرَفُ بِهٖ شَرَفًا وشَرَافَةً بِهٖ
فذاک مَشْرُوفٌ بِهٖ مَشْرُوفٌ بِهِمَا مَشْرُوفٌ بِهِمْ مَشْرُوفٌ بِهَا مَشْرُوفٌ بِهِنَّ
لَمْ یَشْرُفْ لَمْ یَشْرُفْ بِهٖ لَا یَشْرُفُ لَا یَشْرُفُ بِهٖ لَنْ یَشْرُفَ لَنْ یُشْرَفَ بِهٖ الامر منه اُشْرُفْ
لِیُشْرَفْ بِکَ لِیَشْرُفْ لِیُشْرَفْ بِهٖ والنهی عنه لَا تَشْرُفْ لَا تُشْرَفْ بِکَ لَا یَشْرُفْ
لَا یُشْرَفْ بِهٖ الظرف منه مَشْرَفٌ مَشْرَفَانِ مَشَارِفُ مَشْرِفٌ والآلة منه مِشْرَفٌ
مِشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشْرِفٌ مِشْرَفَةٌ مِشْرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشْرِفَةٌ مِشْرَافٌ مِشْرَافَانِ
مَشَارِیفُ مُشَیرِفٌ افعل التفضیل منه اَشْرَفُ اَشْرَفَانِ اَشْرَفُونَ اَشَارِفُ

۱۳

التشریف والمنت مه طرفی تشریف یان بیت مشرف شریفی شریف دسیل
فیشرف بود یشرف فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع
مشبه سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند و یا
آخر یا علامت صفت مشبه آوردند و آخرش تنوین در آوردند برای علامت
اسمیت شریف شد شرفا جمع تکسیر ازان شریف ست شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و در
آخرش الف ممدوده در آورده یا را حذف کردند شرفا رشد شراف جمع تکسیر ازان
شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح و سوم جا الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند
شراف شد شرف جمع تکسیر ازان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یا را حذف کردند
شرف شد شرفان جمع تکسیر ازان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساختند و در آخرش الف
و نون مزیدتان در آورده یا را حذف کردند شرفان شد اشراف جمع تکسیر ازان
شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند
ثانی را ساکن ساختند و در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده یا را حذف کردند شرفان شد
شرفان جمع تکسیر ازان شریف ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند و در آخرش الف
و نون مزیدتان در آورده یا را حذف کردند شرفان شد اشراف جمع تکسیر ازان

شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح دادند بعد از آن
الف مزید در آورده یاء وحدان را حذف کردند اشراف شد اشراف جمع تکسیر از آن شریف
ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را مسکون ساخته در آخرش الف ممدوده در آورده یاء را
حذف کردند اشرفاء شد اشرفاء جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را مسکون
ساخته در آخرش تا در آورده یاء وحدان را حذف کردند اشرفة شد شروف جمع تکسیر از آن
شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را ضم دادند سوم جا واو مسکون در آورده یاء وحدان را حذف کردند شروف
شد شریف تصغیر از آن شریف است شریف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یائی تصغیر در آوردند حرفی
که ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شریف شد شرائف جمع تکسیر از آن شریفة
است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدان را حذف کردند شرائف شد بعد یاء واقع
شد بعد الف زائده آنرا همزه بدل کردند شرائف شد شرف جمع تکسیر از آن شریفة

است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را
ضم دادند دوم را مشدد ساخته مفتوح کردند یا و تا وحدانرا حذف کردند شُرَّفٌ شد
شُرَیفَةٌ تصغیر از ان شریفة است شریفة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جای یای تصغیر در آوردند چونکه مابعد
یا تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیفَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفَةٌ شد۔ صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید صحیح **باب اَفْعَلَ یُفْعِلُ** الاکرام بزرگ داشتن و بخشش کردن
و مواضعش اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرَامًا فهو مُکْرِمٌ و اُکْرِمَ یُکْرَمُ اِکْرَامًا فذاک مُکْرَمٌ لَمْ یُکْرِمْ
لَمْ یُکْرَمْ لَا یُکْرِمُ لَا یُکْرَمُ لَنْ یُکْرِمَ لَنْ یُکْرَمَ الامر منه اَکْرِمْ لِتُکْرَمْ لِیُکْرِمْ لِیُکْرَمْ
والنهی عنه لَا تُکْرِمْ لَا تُکْرَمْ لَا یُکْرِمْ لَا یُکْرَمْ الظرف منه مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمَاتٌ **باب**
تفعیل التفریح خوشنود کردن فَرَّحَ یُفَرِّحُ تَفْرِیحًا فهو مُفَرِّحٌ و فُرِّحَ یُفَرَّحُ
تَفْرِیحًا فذاک مُفَرَّحٌ لَمْ یُفَرِّحْ لَمْ یُفَرَّحْ لَا یُفَرِّحُ لَا یُفَرَّحُ لَنْ یُفَرِّحَ
لَنْ یُفَرَّحَ الامر منه فَرِّحْ لِتُفَرَّحْ لِیُفَرِّحْ لِیُفَرَّحْ والنهی عنه لَا تُفَرِّحْ لَا تُفَرَّحْ لَا
یُفَرِّحْ لَا یُفَرَّحْ الظرف منه مُفَرَّحٌ مُفَرَّحَانِ مُفَرَّحَاتٌ **باب مفاعلة** المضاربة
بایکدیگر زدن ضَارَبَ یُضَارِبُ مُضَارَبَةً فهو مُضَارِبٌ و ضُورِبَ یُضَارَبُ
مُضَارَبَةً فذاک مُضَارَبٌ لَمْ یُضَارِبْ لَمْ یُضَارَبْ لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارَبُ
لَنْ یُضَارِبَ لَنْ یُضَارَبَ الامر منه ضَارِبْ لِتُضَارَبْ

لِيَضَارِبْ لِيُضَارَبْ والنهي عنه لَا تَضَارِبْ لَا تُضَارَبْ لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارَبْ
الظرف منه مَضَارِبٌ مُضَارَبَانِ مُضَارَبَاتٌ **باب افتعال** الاكتساب زيدن وگرفتن
اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابًا فهو مُكْتَسِبٌ واُكْتُسِبَ يُكْتَسَبُ اِكْتِسَابًا فذاك مُكْتَسَبٌ لَمْ
يَكْتَسِبْ لَمْ يُكْتَسَبْ لَا يَكْتَسِبُ لَا يُكْتَسَبُ لَنْ يَكْتَسِبَ لَنْ يُكْتَسَبَ الامر منه اِكْتَسِبْ لِتُكْتَسَبْ
لِيَكْتَسِبْ لِيُكْتَسَبْ والنهي عنه لَا تَكْتَسِبْ لَا تُكْتَسَبْ لَا يَكْتَسِبْ لَا يُكْتَسَبْ الظرف منه
مُكْتَسَبٌ مُكْتَسَبَانِ مُكْتَسَبَاتٌ **باب انفعال** الانصراف باز گشتن اِنْصَرَفَ
يَنْصَرِفُ اِنْصِرَافًا فهو مُنْصَرِفٌ واُنْصُرِفَ يُنْصَرَفُ اِنْصِرَافًا فذاك مُنْصَرَفٌ لَمْ
يَنْصَرِفْ لَمْ يُنْصَرَفْ لَا يَنْصَرِفُ لَا يُنْصَرَفُ لَنْ يَنْصَرِفَ لَنْ يُنْصَرَفَ الامر منه
اِنْصَرِفْ لِتُنْصَرَفْ لِيَنْصَرِفْ لِيُنْصَرَفْ والنهي عنه لَا تَنْصَرِفْ لَا تُنْصَرَفْ لَا
يَنْصَرِفْ لَا يُنْصَرَفْ الظرف منه مُنْصَرَفٌ مُنْصَرَفَانِ مُنْصَرَفَاتٌ **باب**
تفعل التصرف دست کاری کردن تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فهو مُتَصَرِّفٌ وتُصُرِّفَ
يُتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فذاك مُتَصَرَّفٌ لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يُتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفُ لَا يُتَصَرَّفُ لَنْ
يَتَصَرَّفَ لَنْ يُتَصَرَّفَ الامر منه تَصَرَّفْ لِتُتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفْ لِيُتَصَرَّفْ والنهي عنه
لَا تَتَصَرَّفْ لَا تُتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفْ لَا يُتَصَرَّفْ الظرف منه مُتَصَرَّفٌ مُتَصَرَّفَانِ مُتَصَرَّفَاتٌ
باب تفاعل التضارب باهم خصومت کردن وجنگ نمودن تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ
تَضَارُبًا فهو مُتَضَارِبٌ وتُضُورِبَ يُتَضَارَبُ تُضَارُبًا فذاك مُتَضَارَبٌ لَمْ يَتَضَارَبْ
لَمْ يُتَضَارَبْ لَا يَتَضَارَبُ لَا يُتَضَارَبُ لَنْ يَتَضَارَبَ لَنْ يُتَضَارَبَ الامر منه

تَضَارَبَ لِتَضَارَبَ لِيَتَضَارَبَ لِيَتَضَارَبَ والنهی عنه لَا تَضَارَبَ لَا تَضَارَبَ
لَا يَتَضَارَبَ لَا يَتَضَارَبَ الظرف منه مُتَضَارَبٌ مُتَضَارَبَانِ مُتَضَارَبَاتٌ

بابِ فعلال الاحمرار سرخ شدن اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فهو مُحْمَرٌّ واحْمَرَّ يَحْمَرُّ
اِحْمِرَارًا فذاک مُحْمَرٌّ لَمْ يَحْمَرَّ لَمْ يَحْمَرِرْ لَمْ يَحْمَرَّ لَمْ يَحْمَرِرْ لَا يَحْمَرُّ
لَا يَحْمَرُّ لَنْ يَحْمَرَّ لَنْ يَحْمَرَّ الامر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِرْ لِيُحْمَرَّ لِيُحْمَرِرْ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرِرْ
لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرِرْ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرِرْ والنهی عنه لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرِرْ لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرِرْ
لَا يَحْمَرَّ لَا يَحْمَرِرْ لَا يَحْمَرَّ لَا يَحْمَرِرْ الظرف منه مُحْمَرٌّ مُحْمَرَّانِ مُحْمَرَّاتٌ

بابِ استفعال الاستخراج طلب خروج کردن اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجًا فهو مُسْتَخْرِجٌ
واسْتُخْرِجَ يُسْتَخْرَجُ اِسْتِخْرَاجًا فذاک مُسْتَخْرَجٌ لَمْ يَسْتَخْرِجْ لَمْ يُسْتَخْرَجْ لَا يَسْتَخْرِجُ لَا يُسْتَخْرَجُ
لَنْ يَسْتَخْرِجَ لَنْ يُسْتَخْرَجَ الامر منه اِسْتَخْرِجْ لِتُسْتَخْرَجْ لِيَسْتَخْرِجْ لِيُسْتَخْرَجْ والنهی عنه
لَا تَسْتَخْرِجْ لَا تُسْتَخْرَجْ لَا يَسْتَخْرِجْ لَا يُسْتَخْرَجْ الظرف منه مُسْتَخْرَجٌ مُسْتَخْرَجَانِ مُسْتَخْرَجَاتٌ

بابِ افعیلال الاحمیرار سرخ شدن اِحْمَارَّ يَحْمَارُّ اِحْمِيْرَارًا فهو مُحْمَارٌّ
اُحْمُوْرَّ يُحْمَارُّ اِحْمِيْرَارًا فذاک مُحْمَارٌّ لَمْ يَحْمَارَّ لَمْ يَحْمَارِرْ لَمْ يُحْمَارَّ
لَمْ يُحْمَارِرْ لَا يَحْمَارُّ لَا يَحْمَارِرُّ لَا يُحْمَارُّ لَا يُحْمَارِرُّ لَنْ يَحْمَارَّ لَنْ يُحْمَارَّ الامر منه اِحْمَارَّ اِحْمَارِرْ
لِيَحْمَارَّ لِيَحْمَارِرْ لِيُحْمَارَّ لِيُحْمَارِرْ لِيَحْمَارَّ لِيَحْمَارِرْ لِيُحْمَارَّ لِيُحْمَارِرْ والنهی عنه
لَا تَحْمَارَّ لَا تَحْمَارِرْ لَا تُحْمَارَّ لَا تُحْمَارِرْ لَا يَحْمَارَّ لَا يَحْمَارِرْ لَا يُحْمَارَّ لَا يُحْمَارِرْ
لَا يَحْمَارَّ لَا يَحْمَارِرْ لَا يُحْمَارَّ لَا يُحْمَارِرْ الظرف منه مُحْمَارٌّ مُحْمَارَّانِ مُحْمَارَّاتٌ قاعده است

که در تمام ابواب ثلاثی مزید عین کلمه در مضارع مضموم نیست بجا بران در تعلیل
بعد از حذف حرف مضارع در بنا بر امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزهٔ مکسوره می آرند
باب افعال لَمْ یُکْرِمْ در اصل یُکْرِمُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یُکْرِمْ شد لَمْ یُکْرِمَا در اصل یُکْرِمَانِ
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لم یُکْرِمَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لَمْ یُکْرِمْنَ در اصل
یُکْرِمْنَ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَمْ یُکْرِمْنَ شد و بر قیاس معلوم است
مجهول لَنْ یُکْرِمَ در اصل یُکْرِمُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لَنْ یُکْرِمَ شد لَنْ یُکْرِمَا در اصل
یُکْرِمَانِ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی سقوط نون اعرابی گشت لَنْ یُکْرِمَا شد برین قیاس اند صیغهای
دیگر لَنْ یُکْرِمْنَ در اصل یُکْرِمْنَ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد
آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ
عَلَیْهِ لَنْ یُکْرِمْنَ شد و برین قیاس ست مجهول الامر منه اَکْرِمْ اَکْرِمَا اَکْرِمُوْا
اَکْرِمِیْ اَکْرِمَا اَکْرِمْنَ اَکْرِمْ را از تُکْرِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند

امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت
شد اگر مِن شد اگر مارا از تکرمانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوف را باز آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نون اعرابی شد اگر ما شد
برین قیاس اند دیگر صیغها اگر مِن را از تکرمِن بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعدِ حذفِ ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوف را باز آوردند امر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرانکه مبنی است والمبنیُّ ما لا یتغیّر آخرهُ بدخول العوامل
علیه اکرمِن شد لِتُکرَم لِتُکرَما لِتُکرَمُوا لِتُکرَمِی لِتُکرَما لِتُکرَمْنَ لِتُکرَمْ لِتُکرَمْ لِتُکرَمْ اصل تکرم
بود چون لامِ امر در اولِ فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد
لِتُکرَم شد لِتُکرَما در اصل تُکرمانِ بود چون لامِ امر بر اولِ فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامتِ جزمی سقوطِ نون اعرابی شد لِتُکرَما شد برین قیاس اند صیغهای باقی
لِتُکرَمِن در اصل تُکرمِن بود چون لامِ امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرانکه مبنی است والمبنیُّ ما لا یتغیّر آخرهُ بدخول العوامل علیه لِتُکرَمِن شد لِیُکرَم
لِیُکرَما لِیُکرَمُوا لِتُکرَم لِتُکرَما لِیُکرَمْنَ لِاُکرَم لِنُکرَم لِیُکرَم در اصل یُکرِم بود چون
لامِ امر بر اولِ فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد
لِیُکرَم شد لِیُکرِما در اصل یُکرِمانِ بود چون لامِ امر بر اولِ فعل مضارع در آمد آخرش
را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نون اعرابی شد لِیُکرِما شد برین قیاس اند صیغها

۲۰

دیگر لِیُکْرِمْنَ در اصل یُکْرِمْنَ بود چون لامِ امر در اولش در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لِاُکْرِمْ در اصل اُکْرِمُ
بود چون لامِ امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد
لِاُکْرِمْ شد لِنُکْرِمْ در اصل نُکْرِمُ بود چون لامِ امر بر اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لِنُکْرِمْ شد برین قیاس است هشت صیغه مجهول لَا تُکْرَمْ
لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمُوْا لَا تُکْرَمِیْ لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمْنَ لَا اُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا تُکْرَمْ در اصل تُکْرَمُ بود چون لا
نهی در اول فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَا تُکْرَمْ
شد لَا تُکْرَمَا در اصل تُکْرَمَانِ بود چون لا نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَا تُکْرَمَا شد برین قیاس اند صیغهای دیگر
لَا تُکْرِمْنَ در اصل تُکْرِمْنَ بود چون لا نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَا تُکْرِمْنَ شد برین قیاس
است مجهول نهی لَا یُکْرَمْ لَا یُکْرَمَا لَا یُکْرَمُوْا لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا یُکْرِمْنَ لَا اُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا یُکْرَمْ
در اصل یُکْرَمُ بود چون لا نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی
سقوطِ حرکت شد لَا یُکْرَمْ شد لَا یُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لا نهی در اولِ فعلِ
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نون اعرابی شد لَا یُکْرَمَا شد
برین قیاس اند صیغهای باقی لَا یُکْرِمْنَ در اصل یُکْرِمْنَ بود چون لا نهی در اول
فعلِ مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ

العوامل علیه لانکسر شد و برین قیاس است بنی مجهول **باب تفعیل** لم یُفَرِّحْ در اصل
یُفَرِّحُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد لم یُفَرِّحْ شد لم یُفَرِّحا در اصل یُفَرِّحانِ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یُفَرِّحا شد برین قیاس
صیغهای باقی لم یُفَرِّحْنَ در اصل یُفَرِّحْنَ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد
آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لم یُفَرِّحْنَ شد و برین قیاس اند صیغهای مجهول لن
یُفَرِّحَ در اصل یُفَرِّحُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی ظهور فتح گشت لن یُفَرِّحَ شد لن یُفَرِّحا در اصل یُفَرِّحانِ بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد
لن یُفَرِّحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لن یُفَرِّحْنَ در اصل یُفَرِّحْنَ بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه لن تُفَرِّحْنَ شد و برقیاس معلوم مجهول است الامر فَرِّحْ فَرِّحا فَرِّحُوا
فَرِّحِی فَرِّحا فَرِّحْنَ فرح را از تفرح بنا کرد تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد فَرِّحْ شد فَرِّحا را از تفرحان بنا کردند تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط نون اعرابی شد فَرِّحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی فَرِّحْنَ را از تفرحن

بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف تحرک ندارد پس بان باشد
بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا کہ مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل علیہ
فرحن شد لتفرح لتفرحوا لتفرحی لتفرحا لتفرحن لتفرح در اصل لتفرح بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد لتفرح
شد لتفرحا در اصل تفرحان بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لتفرحا شد برین قیاس در صیغہای باقی لتفرحن
در اصل تفرحن بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکردند زیرا کہ
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل علیہ لتفرحن شد امر غائب لیفرح
لیفرحا لیفرحوا لتفرح لتفرحا لیفرحن لا فرح لیفرح در اصل یفرح بود چون
لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لیفرح شد لیفرحا در اصل یفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لیفرحا شد برین قیاس در صیغہای باقی لیفرحن در
اصل یفرحن بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکردند زیرا کہ مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل علیہ لیفرحن شد و بر قیاس معلوم ست مجہول نہی
لا تفرح لا تفرحا لا تفرحوا لا تفرحی لا تفرحا لا تفرحن لا تفرح در اصل تفرح بود
چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لا تفرح شد لا تفرحا در اصل تفرحان بود چون لا نہی در اول فعل مضارع در آمد آخرش

را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَا تَفْرَحَا شد برین قیاس از صیغهای
دیگر لَا تَفْرَحْنَ در اصل تَفْرَحِنَ بود چون لا نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزے
نکرد زیرا آنچہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَا تَفْرَحْنَ شد و برین
قیاس است نہی مجہول لَا یُفْرَحْ لَا یُفْرَحَا لَا یُفْرَحُوْا لَا تُفْرَحْ لَا تُفْرَحَا لَا یُفْرَحْنَ لَا
اُفْرَحْ لَا نُفْرَحْ لَا یُفْرَحْ در اصل یُفْرَحُ بود چون لا نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَا یُفْرَحْ شد لَا یُفْرَحَا در اصل یُفْرَحَانِ بود
چون لا نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی
شد لَا یُفْرَحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لَا یُفْرَحْنَ در اصل یُفْرَحْنَ بود چون
لا نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را ہیچ نکرد زیرا آنچہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ
آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَا یُفْرَحْنَ شد بر قیاس معلوم است مجہول بابِ مفاعلہ
لَمْ یُضَارِبْ در اصل یُضَارِبُ بود چون لم جازمہ در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَمْ یُضَارِبْ شد لَمْ یُضَارِبَا در اصل یُضَارِبَانِ
بود چون لم جازمہ در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ
نونِ اعرابی شد لَمْ یُضَارِبَا باشد صیغهای دیگر برین قیاس اند لَمْ یُضَارِبْنَ
در اصل یُضَارِبْنَ بود چون لم جازمہ در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی
نکرد زیرا آنچہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَمْ
یُضَارِبْنَ شد برین قیاس است مجہول لَنْ یُضَارِبَ در اصل یُضَارِبُ

بود چون لَنْ ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
ظهور فتح گشت لَنْ تُضَارِبَ شد و دیگر جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان
قیاس اند الامر ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوا ضَارِبِي ضَارِبَا ضَارِبْنَ ضَارِبْ را از
تُضَارِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
ضَارِبْ شد ضَارِبَا را از تُضَارِبَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَارِبَا باشد برین قیاس اند صیغهای دیگر ضَارِبْنَ
را از تُضَارِبْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ
آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ ضَارِبْنَ شد لِتُضَارِبْ لِتُضَارِبَا بِالْتُضَارِبُوا لِتُضَارِبِي
لِتُضَارِبَا بِالِتُضَارِبْنَ لِتُضَارِبْ در اصل لِتُضَارِبْ بود چون لام امر در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُضَارِبْ شد لِتُضَارِبَا
در اصل لِتُضَارِبَانِ بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُضَارِبَا باشد برین قیاس اند صیغهای دیگر لِتُضَارِبْنَ
در اصل لِتُضَارِبْنَ بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ برین قیاس است امر غائب متکلم معلوم

ومجهول نهی لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَا لَا تُضَارِبُوا لَا تُضَارِبِي لَا تُضَارِبَا لَا تُضَارِبْنَ
لَا تُضَارِبْ در اصل تُضَارِبُ بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُضَارِبْ شد لَا تُضَارِبَا در اصل تُضَارِبَانِ
بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَا تُضَارِبَا باشد لَا تُضَارِبْنَ در اصل تُضَارِبْنَ بود چون لاء نهی در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ وبرین قیاس مجهول است **باب افتعال** لَمْ يَكْتَسِبْ وَلَنْ يَكْتَسِبَ بر
قیاس صیغهای که مذکور شد هذا الامر اِكْتَسِبْ اِكْتَسِبَا اِكْتَسِبُوا اِكْتَسِبِي اِكْتَسِبَا اِكْتَسِبْنَ
اِكْتَسِبْ را از تَكْتَسِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِكْتَسِبْ شد اِكْتَسِبَا را از تَكْتَسِبَانِ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در
اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِكْتَسِبَا شد اِكْتَسِبْنَ
از تَكْتَسِبْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل
بکسر در اولش در آوردند آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ اِكْتَسِبْنَ شد و در صیغهای باقی همان قیاس است که در بابهای بالا مذکور
شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشته است اِنْصَرِفْ اِنْصَرِفَا اِنْصَرِفُوا